

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۲
فصلنامه علمی عرفان اسلامی
سال هجدهم، شماره ۷۱، بهار ۱۴۰۱
بررسی تأویلی - عرفانی آیات مربوط به حضرت آدم (ع) و حوا
در کتاب اساس التأویل قاضی نعمان

ویدا دیزجی^۱
محمد رضا آرام^۲

چکیده

خداوند در قرآن کریم، سرگذشت بسیاری از پیامبران را در قالب تمثیل، تشبیه و مهم‌تر از آن در قالب داستان بیان کرده است. با توجه به اهمیت موضوع آفرینش آدم به عنوان اولین انسان، در قرآن کریم این مسئله مورد توجه بوده است و مفسران بسیاری در ذیل آیات مربوط به قصه آفرینش آدم، دیدگاه‌های متعددی را مطرح کرده‌اند. قاضی نعمان نیز در کتاب اساس التأویل، دیدگاه‌های تأویلی و عرفانی خود را در مورد قصه خلقت آدم بیان داشته است. نوشتار حاضر در پی یافتن پاسخ این سوال است که دیدگاه قاضی نعمان در ذیل آیات مربوط به حضرت آدم و حوا چیست؟ بر این اساس، این مقاله بر مبنای روش اسنادی - تحلیلی می‌کوشد مبانی فکری قاضی نعمان را مورد بررسی و نقد قرار دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، قاضی نعمان، در تفسیر و به ویژه در تأویلات عرفانی بیشتر از تراوشات ذهنی خود بهره‌جسته و به صورت ذوقی مطالبی را بیان نموده است و جز در موارد بسیار کمی از روایات اهل بیت (ع) بهره‌برده است و علاوه بر آن، اشاره‌ای به منابع تأویلات خود نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها:

قاضی نعمان، تأویل عرفانی، داستان حضرت آدم (ع) و حوا، اساس التأویل.

^۱ - دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
^۲ - دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

moh.aram@iauctb.ac.ir

پیشگفتار

مطابق اخبار و روایات متقن و متعدد و شواهد فراوان عقلی و نقلی، کتاب قرآن، از ظاهری بلیغ و فصیح، اما پرنغز و فراتر از آن، دارای بطن و بلکه بواطن بسیاری است که اسرار ناگشوده بسیاری در مخزن الاسرار این کتاب الهی نهفته است؛ به گونه‌ای که هفتاد باطن برای آن فرض شده است و دست‌یابی به معنای باطنی آن نیازمند گذار از معانی ظاهری می‌باشد که این عمل در اصطلاح "تأویل" نامیده می‌شود. باتوجه به این که تأویل هفده بار در قرآن به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۹۷) و با آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و بالاتر از آن به کل قرآن کریم مربوط می‌شود، نقش مهم و به‌سزایی در کشف فهم و حقایق نهفته آن دارد. تأویل آیات قرآنی از جهتی موجبات درک باطن قرآن را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر موجب تجدید حیات اسلامی و تداوم فیض‌بخشی قرآن در اعصار مختلف می‌گردد. ستر این که قرآن دارای ظاهر و باطن و ذودلالتین است، آن است که قرآن، علاوه بر نزول دفعی، به‌عنوان کتابی مدون یک‌باره نازل نگشته است، بلکه در مناسبات مختلف مکانی، زمانی و زمینه‌ای ظرف مدت ۲۳ سال نازل شده است و از طرف دیگر، هم‌چون دیگر کتب تاریخی نیست؛ چراکه دربرگیرنده برنامه هدایت بشر و رسالت انسان‌سازی است. بنابراین، بهره‌یافتن از معانی باطنی آیات، موجب حفظ پویایی قرآن و استفاده از آن در تمامی اعصار می‌گردد (نصیری، ۱۳۸۴: ۵). در میان تفاسیر مختلف قرآنی، مبنای تفاسیر عرفانی، عمدتاً بر تأویل استوار است که این خود به‌دلیل تأکید عرفان بر فهم باطن امور است. نوشتار حاضر به‌روش اسنادی-تحلیلی در پی پاسخ به این سوال است که نظر قاضی‌نعمان در ذیل آیات مربوط به حضرت آدم و حوا چیست؟ تا از این رهگذر، بتواند اندیشه حاکم بر تأویل آیات مربوط را روشن کند.

معنای لغوی و اصطلاحی تأویل

بیشتر مفسران و دانشمندان علوم قرآنی در مورد تأویل سخن گفته‌اند و سعی وافر در توضیح و تبیین آن داشته‌اند؛ اما همچنان پرده‌ای از ابهام بر چهره این اصطلاح کشیده شده و تعاریف متعدد نه تنها ابهام‌زدایی نکرده بلکه موجب ابهام‌زایی نیز شده‌اند. یکی از علل این ابهام‌زایی مسئله دگرگونی معنایی واژه و مقابل معانی مختلف قرارگرفتن آن می‌باشد. از لحاظ لغوی، تأویل مأخوذ از «الاول» به معنی رجوع است (ابن اثیر، ۱۹۷۹م: ۸۰). در قاموس نیز آمده است: «آل الیه اولاً و مآلاً» به سوی او برگشت، به

او مراجعت نمود. «اول الکلام تأویلاً» سخن را تشریح، تفسیر و در آن تدبیر نمود و «اول الشیء» آن را به اصلش ارجاع داد و «الت عن الشیء» از آن روی گرداند (ذهبی، ۱۹۷۶م: ۱۶). ابن منظور در «لسان العرب» می گوید: «الاول» مراجعت کردن، بازگشتن و فعل ثلاثی مجرد آن «آل» است، به معنای رجوع و مصدر باب تفعیل است که یکی از وجوه رایج باب تفعیل، متعدی ساختن فعل لازم است که به معنای رجوع - دادن آن چیز به مبدأ و آغاز آن خواهد بود (ابن منظور، ۱۴۰۶: ۳۳). ابن منظور هم چنین می گوید: «أول یعنی برگشتن، «آل الشیء یؤول ومآلاً» یعنی برگشت و «أول إلیه الشیء» یعنی این چیز را برگرداند. «وآلت عن الشیء» برگشتم و گفته می شود: نبیذ را پختم «حتی آل إلی الثلث أو الربع» تا به و یا رجوع - کرد و به همین خاطر در میان وحشیان به آهو «یل» می گویند. فارسی می گوید: به آهو (ایل) گفته شده چون به کوه ها برمی گردد و در آن جا پناه می گیرد (ابن منظور، ۱۴۰۶: ۱۳۰). تأویل از ماده «أول» و به - معنای رجوع و بازگشت دادن چیزی است (راغب، ۱۴۱۶: ۲۷) بعضی گفته اند که تأویل از «ایاله» گرفته - شده که به معنای سیاست است و به این معنی تأویل شده است؛ زیرا درباره علم، تدبیر می کند و آن را در جایگاه مناسب معنایی خود قرار می دهد (ذهبی، ۱۹۷۶م: ۱۶). کلمه تأویل وقتی به باب تفعیل می رود، معنای برگرداندن می دهد، پس تأویل متشابه به معنای برگرداندن آن به یک مرجع و مأخذ است و تأویل قرآن به معنای مرجعی است که معارف قرآن از آن جا گرفته می شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲۳). برخی از فرهنگ های لغت عربی معنی تأویل را این گونه ذکر کرده اند: تأویل یعنی انتقال دادن لفظ از معنی راجح آن به معنی مرجوح، به خاطر دلیلی که بدان ارتباط دارد. از نظر جرجانی «تأویل» در شرع «عبارتست از گرداندن لفظ از معنی ظاهری آن به معنایی که در لفظ پنهان و در نظر مفسر موافق کتاب و سنت باشد. به عنوان نمونه در آیه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» (الروم/ ۱۹) اگر بیرون آوردن پرنده از تخم اراده شده؛ تفسیر است و اگر بیرون آوردن مؤمن از کافر یا عالم از جاهل؛ اراده شده تأویل است (رک: جرجانی، ۱۴۱۱ق: ۴۶).

با این وصف، یک بار تأویل در مقابل تفسیر است؛ گاهی در مقابل ظهر و گاه در مقابل علوم کسبی. ابن منظور می گوید: «مراد از تأویل، نقل ظاهر لفظ از معنای اصلی به معنایی است که نیازمند دلیل است که اگر این دلیل نباشد معنای ظاهر حفظ می شود» (ابن منظور، ۱۴۰۶ق: ۳۴). ابن تیمیه می گوید: در تأویل، حقیقت آن چیز که کلام بدان بازمی گردد، مراد است، ولو اینکه با ظاهرش موافق باشد و این همان معنای اراده شده از لفظ تأویل در کتاب و سنت است (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق: ۳۶). ابن تیمیه می گوید: از دیدگاه علمای متقدمین «تأویل» دو معنی دارد: نخست تفسیر کلام و بیان معنی آن، چه موافق ظاهرش باشد و چه مخالف آن و به نظر این گروه «تفسیر و تأویل» مترادف هستند و دوم این که تأویل حقیقت کلام است، پس اگر کلام، طلبی (امر، نهی) باشد، تأویل آن امتثال مطلوب است و اگر جمله خبری باشد، تأویلش حقیقت خبر است (ابن تیمیه، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۵). از نظر آیت الله معرفت بیان شبهات را که صرفاً در متشابه وجود دارد، «تأویل» می گویند (معرفت، ۱۳۸۷: ۱۱۶). شارح طحاویه

می‌گوید: تأویل در کتاب خداوند و سنت رسولش (ص) همان حقیقتی است که کلام بدان بازمی‌گردد. پس تأویل خبر عین مخبریه می‌باشد و تأویل امر نفس کاری است که بدان امر شده است (طحاوی، ۱۳۹۱ق: ۲۳۲). به نظر علامه طباطبایی تأویل در عرف قرآن، بیان حقیقتی را می‌گویند که امری از امور و معنایی از معانی از قبیل احکام و یا معارف و یا قصص و... به آن حقیقت تکیه دارند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۴۶-۴۹).

قرضاوی معتقد است: «در اصطلاح علم اصول و علم کلام معنای تأویل مشخص است و عبارت است از دور کردن و کنار زدن لفظ عبارت از معنای ظاهری آن به دلیل وجود قرینه‌ای که بر آن معنای دیگری دلالت می‌کند» (قرضاوی، ۱۳۸۲: ۳۲۹). بدین معنای اصلی و ریشه‌ای واژه «تأویل» در لغت به معنای «بازگشت است» و چون به باب تفعیل رفته به معنای «بازگرداندن» خواهد بود و اگر معنای گوناگون گفته شده، در طول این معنا به کار رفته باشند؛ صحیح بوده و دارای اعتبارند و در غیر این صورت عدول از معنای اصلی آن است. بهترین و دقیق‌ترین تعریف اصطلاحی را امام راغب بیان نموده که: تأویل در اصطلاح یعنی بازگردانیدن چیزی با علم و یا عمل به سوی مراد حقیقی آن. به نظر می‌رسد ویژگی مشترک همه معنای اصطلاحی تأویل، وجود نحوه‌ای از خفا و پوشیدگی در ورای الفاظ است که کشف آن صرفاً با استفاده از قواعد ادبی و اصول عقلایی میسر نیست؛ لیکن میان آن وجه پنهان و این صورت آشکار، یکی از چهار نوع رابطه حکایت، دلالت، انطباق و ترتب وجود دارد، اما این رابطه بر همگان آشکار نیست. در مقابل این نظر، عده‌ای معتقدند که تأویل، دلالت التزامی غیرین بوده و به نوبه خود از اقسام دلالت لفظی کلام است.

تأویل از دیدگاه قاضی نعمان

ابوحنیفه محمد بن نعمان معروف به قاضی نعمان (م ۳۶۳) یکی از فقیهان و شخصیت‌های برجسته اسماعیلی است که دارای آثار متعدد و هم‌عصر ابن بابویه و کلینی است (دفتری، ۱۳۷۵: ۲۷۶). اهتمام وی به نویسندگی و نگاشته‌های فراوان از او شخصیتی پرکار در دوره فاطمیان ترسیم کرده است؛ به گونه‌ای در میان فقیهان اسماعیلی در رتبه اول قرار دارد. از وی بیش از چهل رساله به ثبت رسیده است که در فقه و موضوعات تاریخ، تأویل و حقایق می‌باشد (همان: ۲۸۷) شاید بتوان ادعا کرد که نظام فقه اسماعیلی در دوره فاطمیان را قاضی نعمان پایه‌گذاری کرده است (همان: ۲۸۵) و نام کامل وی القاضی ابوحنیفه‌النعمان بن ابی‌عبدالله محمد بن منصور بن احمد بن حیون التمیمی‌المغربی است. ایشان با نگارش کتاب اساس التأویل و تأمل در داستان انبیا، آرا و دیدگاه‌های خود را در مورد قصه آدم و خلقت او بیان داشته است. قاضی نعمان به روایتی به امام علی (ع) تمسک کرده که می‌فرماید: «ظاهره عمل موجب، و باطنه علم مکنون محجوب، و هو عندنا معلوم مکتوب؛ ظاهر قرآن عمل واجب و باطنش علم پنهان و در پرده است و آن علوم پنهانی در نزد ما معلوم و نوشته شده می‌باشد.» (القاضی‌النعمان‌المغربی: ۵۳).

قاضی نعمان تأویل را از زمره امور باطنی دانسته و از ظاهر الفاظ برای تأویل بهره‌مند گشته‌است و در این باره امور عینی را مطرح نکرده‌است. ظاهر را به نحو استطرادی و در کنار امور عینی ذکر می‌کند. قاضی نعمان، در اساس التأویل گفته‌ای منسوب به امام جعفر صادق(ع) را نقل می‌کند: «ما می‌توانیم درباره یک کلمه به هفت وجه سخن بگوییم». هنگامی که سؤال‌کننده حیرت‌زده می‌گوید: «هفت!»، امام بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: «بلی، و بلکه هفتاد. اگر از ما بیشتر بخواهید، می‌توانیم باز هم آن را افزایش دهیم». نعمان توضیح می‌دهد که متناظر با درجات معنوی گوناگون تفسیرهای محتمل زیادی وجود دارد. هرچه در سلسله مراتب معنوی بالا روید، شمار تفسیرها افزایش می‌یابد (قاضی نعمان: ۷۰). وی در تأویل الدعائم معانی باطنی هفت دعائم (پایه‌ها) را شرح می‌دهد. نخستین پایه از نظر وی ولایت (محبت، دل‌بستگی به) اهل بیت پیامبر(ص) است. از نظر نعمان هر پایه مظهر یکی از پیامبران، از آدم تا محمد(ص)، است. آدم نخستین پیامبری بود که ولایتش بر فرشتگانی که در برابرش سجده کردند، واجب شد. آدم نخستین پیامبر، و ولایتش نماد ولایت همه پیامبران و امامان بعدی است. در نگاه ایشان آیات قرآن دو قسم است: آیاتی که دارای ظاهر و باطن است که هم ظاهر و هم باطن آن‌ها حجت است و آیاتی که از نوع مثل است و هر مثلی دارای ممثولی است. در این قسم آیات، مثل مورد توجه نیست و ممثول مراد است (قاضی نعمان: ۶۱-۶۲).

قصه آدم در تأویل‌های عرفانی

عارف با گرایش به تأویل، در صدد انکار دلالت ظواهر آیات نیست، بلکه ضمن تأکید بر حقانیت و اصالت دریافت‌های خود که با افاضه مستقیم خداوند بر زمین روح می‌بارد، مفاهیم آشکار قرآن را که لغت، قواعد زبان عربی و سایر مبانی مورداستفاده مفسران بر صحت آن‌ها گواهی می‌دهند، نیز می‌پذیرد. شخصیت‌هایی چون آلوسی، ملاصدرا، ابن عربی و سیدحیدر آملی بر حقانیت ظواهر و باطن قرآن و یافته‌های مفسران و اشارات عارفان، هر دو تأکید کرده و دومی را مکمل اول می‌شمارند. از سویی عارف در تک‌تک آیات، بلکه واژه‌های قرآن، دو نوع معنی را جست‌وجو می‌کند که یکی در صفحه نفوس متجلی می‌شود و دیگری در بیرون از نفس. با توجه به دو نکته بالا آیات قصه آدم از نگاه عرفا، ظهر و بطن دارد و حتی در واژه‌های آن اشاراتی نهفته‌است و هر دو نوع پیام آن حقیقت دارد. از سویی دیگر، عارفان در تحلیل‌های عرفانی خود از قصه آدم، آدم را فردی از یک نوع دانسته و تمام افراد انسان را موضوع معانی دریافتی خود از این داستان می‌شناسند. مؤلف بیان‌السعادة در این باره می‌نویسد: پس از نزول لطیفه آدمی (روح) بر زمین بدن و هبوط آن بر (صفای) نفس بدن و هبوط (حوا) بر (مروه) آن، که دو جهت بالا و پایین نفس می‌باشند، اولاد آدم هم‌سنگ آدم می‌شوند و فرشتگان گمارده شده بر آن‌ها مأموریت می‌یابند که در برابر روح به سجده درآیند و آن‌ها به سجده و انقیاد روی می‌آورند، جز ابلیس که تا با ریاضت شرعی و عبادات قلبی و قلبی، بزرگ‌منشی و برتری-

جویی او نشکند، در برابر آدم سر تسلیم فرود نمی‌آورد و به پیروی از او نمی‌پردازد، شیطانی اسلم علی‌یدی به مطلب یادشده اشاره دارد (جنابذی، ۱۳۹۴: ۱۷۲). شارح فصوص الحکم در مقام توضیح خلافت الهی آدم از دیدگاه ابن عربی، می‌نویسد: آدم باید به صورت حق که او را خلیفه خود در هستی قرار داده است، آشکار گردد و اگر کمالات خدا و صفات الهی در او تجلی‌نماید و قدرت تدبیر عالم را نداشته باشد و نتواند به تمام خواسته‌ها و نیازهای عالم پاسخ‌گوید، خرقه خلافت زینده تن او شناخته‌نمی‌شود. باید یادآور شد که برای تک‌تک افراد انسان، بهره‌ای از این خلافت است که به وسیله آن به تدبیر امورش می‌پردازد و دست‌کم به تدبیر بدنش همت می‌گمارد. بهره‌ای که هر فرد از خلافت دارد، به حکم وراثت به اولاد او منتقل می‌گردد، ولی خلافت عظمی از آن انسان کامل است (قیصری رومی، ۱۳۷۵: ۴۰۱ و ۴۰۲).

تحلیل تأویل آفرینش آدم (ع) و حوا براساس دیدگاه قاضی‌نعمان

خداوند در قرآن سرگذشت بسیاری از پیامبران را در قالب داستان بیان کرده است، از جمله آن پیامبران حضرت آدم (ع) است. موضوع آفرینش وی در قرآن به عنوان اولین انسان از اهمیت والایی برخوردار است. این داستان در هفت سوره از قرآن: هم چون بقره/ ۱۵-۹۳، اعراف/ ۱۱-۲۵، حجر/ ۲۶-۴۰، اسرا/ ۶۱-۶۵، طه/ ۱۱۶-۱۲۳، کهف/ ۵۰ و ۶۷-۸۵ بیان شده است. خلاصه حوادث داستان به ترتیب ذیل است:

- ۱- تعیین و انتصاب آدم به عنوان خلیفه‌الله در زمین؛
- ۲- پرسش ملائکه و تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند؛
- ۳- اشاره به خمیرمایه خلقت آدم؛
- ۴- دعوت از ملائکه برای سجده در برابر آدم؛
- ۵- بهانه‌تراشی ابلیس از سجده کردن در برابر آدم؛
- ۶- رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم؛
- ۷- برحذر داشتن ابلیس از آدم؛
- ۸- نهی کردن آدم از نزدیک شدن به ابلیس؛
- ۹- فریب دادن ابلیس آدم را برای تناول میوه درخت؛
- ۱۰- سرزنش و توبیخ خداوند آدم را و پشیمانی و توبه آدم به درگاه خدا؛
- ۱۱- خروج آدم از بهشت و سکونت در زمین.

حضرت آدم علیه‌السلام نخستین پیامبر الهی و پدر بشر است که مطابق با قرآن خداوند او را از خاک بیافرید و اسما را به او تعلیم نمود و آن‌گاه به فرشتگان دستور داد که بر آدم سجده کنند. ماجرای هبوط آدم و همسرش از بهشت نیز مورد دیگری است که قرآن بدان اشاره نموده است.

از دیدگاه قاضی نعمان، با توجه به اهمیت مسئله، در اولین فصل کتاب اساس التأویل، تأویل داستان آدم (ع) ذکر شده است. نویسنده در ابتدای این فصل با استناد به مباحث ذکر شده در ابتدای ابواب دعائم - الاسلام که در تأویل ایمان و اسلام ذکر شده بود، این اثر را بسط آن مباحث دانسته است. در کتاب اساس التأویل، مباحث مربوط به خلقت آدم، به فراوانی یافت می شود. خدای متعال در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ وَدَرَحْقِيقَتِ، إِنْسَانَ رَا از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریدیم» (الحجر / ۲۸). «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» (المؤمنون / ۱۴) و سپس «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ» (الزمر / ۶).

مراحل خلقت آدم

۱- آفرینش ثبوتی حضرت آدم

بر مبنای تفاسیر صورت گرفته، خلقت ثبوتی مورد تأیید همه مفسرین می باشد. بر این اساس، همه مخلوقات، از عدم به وجود سیر کرده اند (حاجی اسماعیلی و همکاران، ۱۳۹۰). قاضی نعمان، مسئله خلقت را مرتبه دوم، یعنی علم می داند؛ نه این که خدای متعال، بشر را از حالت عدم به وجود در آورد؛ بلکه به معنای علم تایید شده از خدا می داند. وی مساله تأویل و باطن را بر خلقت شیطان در ذیل آیه «قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» تطبیق می کند و در این میان، خلقت و نشئه اولیه شیطان را روحانی و به همراه علم تایید شده از سوی خدا می داند (همان، بی - تا: ۷۹).

ایشان در این مورد به روایتی از امام صادق (ع) استناد می کند که فرمودند: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطِّينِ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطِّينِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ» (تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۴: ۲۲۱). این روایت، چگونگی آفرینش آدم را روایت گری می کند که پس از صورت گری آن از خاک و قداست بخشیدن به آن، از روح خود در آدم دمید که «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر / ۲۹). از این رو، از نظر وی ظاهر و باطن قرینه یکدیگرند و متعلق علم قرار می گیرد و رابطه زوجیت بین آن ها برقرار می شود. وی دلیل این مدعا را این آیه می داند: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (ذاریات / ۴۹) (همان: ۲۸-۲۹).

۲- سخن گفتن خدا با فرشتگان

خدای متعال در قرآن می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» (البقره / ۳۰).

۳- گفتگوی فرشتگان با خدا

سخن گفتن بنده با پروردگار خویش، از بارزترین مظاهر عبودیت و بندگی است. در قرآن کریم نمونه های بسیاری از این دست، نقل شده است؛ به عنوان مثال در آیات مربوط به خلقت آدم (ع) سخنان رد و بدل شده بین فرشتگان و خداوند متعال، قابل توجه است: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ [بقره/۳۱]؛ فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی.» این جمله ملائکه، بعد از آن گفته شد که ملائکه در معرض آزمونی سخت قرار گرفتند تا علت سجده (که همان برتری مقام علمی آدم (ع) بود)، بر ایشان آشکار شود (کمره- ای، ۱۳۷۷: ۷۷).

در ذیل آیه «... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فسادانگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم.» فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید» (البقره / ۳۰) و بیان می کند که ابلیس خود را هزار برابر از آدم افضل دانست؛ به همین جهت از سجده به آدم امتناع کرد. خدای متعال برای اینکه عجز ابلیس را بر فرشتگان نشان دهد، آدم را از طین خلق کرد.

منظور از تأویل آیه این است که فرشتگان به خدای متعال گفتند آیا کسی می آفرینی که در روی زمین خونریزی کند. ما تو را تسبیح می کنیم خدای تعالی گفت من چیزی می دانم که شما نمی دانید و من آدم را تأیید می کنم تا به علم حقیقی برسد و اگر از وی گناهی سرزد از او درگذرم.

۴- تعلیم کلمات به آدم (ع)

اسماء الهی که به آدم تعلیم داده شد، صرفاً یک گروه از لغات و کلمات و اصطلاحات و اسم نبود، بلکه حقایقی بود که خداوند علم خاص آن را به انسان داد. اطلاع آدم بر اسماء مانند اطلاع ما از نام های اشیای مختلف نبوده است و گرنه فرشتگان پس از آن که آدم آن ها را شرح داد، مثل او می شدند و تفاوتی میان آن ها و آدم باقی نمی ماند. به علاوه این چه فضیلت و احترامی برای آدم بود که خدا الفاظی به او بیاموزد، ولی به ملائکه یاد دهد، در صورتی که اگر به آن ها یاد می داد، مانند او بلکه شاید بالاتر از

او بودند. معلوم است چنین کاری برای اثبات فضیلت آدم برای ملائکه قانع کننده نبود. آیا همین که خدا به کسی علم لغت بیاموزد، کافی است که با آن در برابر فرشتگان استدلال و مباحثات کند که این است جانشین و خلیفه من؟ نه شما؟! سپس بگوید اگر شما هم راست می گویند و شایستگی خلافت من را دارید، از الفاظ و لغاتی که انسان ها بعد از این برای فهم مقاصد یکدیگر وضع می کنند، خبر دهید! علاوه بر این، منظور از لغات، فهم مقاصدات و فرشتگان احتیاجی به آن ندارد، چه این که آن ها بدون وساطت الفاظ مقاصد را درک می کنند. پس آن ها کمالی فوق تکلم دارند. ضمناً از این بیان معلوم می شود علمی را که فرشتگان پس از خبر دادن آدم از اسما پیدا کردند، با آن علمی که خدا به آدم آموخته بود، تفاوت داشت، زیرا قسمت اول برای فرشتگان قابل درک بود، ولی قدرت فرا گرفتن قسمت دوم را نداشتند. شایستگی آدم برای مقام خلافت از لحاظ علم به اسما بود، نه خبر دادن از آن. فرشتگان در پاسخ خداوند متعال اظهار بی اطلاعی کرده، گفتند: خدایا! منزهی تو! جز آن چه به ما تعلیم کرده ای نمی دانیم. بنابراین منظور از علم به اسما، تنها نام های عده ای از موجودات، یعنی آن نام و لفظی که در لغت دارند نبود، بلکه علمی بود که توأم با کشف حقیقت وجود آن ها بود؛ یعنی مسماهای آن اسم ها حقایق خارجی و موجودات مخصوصی بوده اند که در پشت پرده غیبت، غیبت آسمان و زمین مخفی بوده و علم به آن ها برای یک موجود زمینی مانند آدم امکان داشته است، درحالی که برای فرشته های آسمانی چنین امکانی نبوده است. فراتر از آن، این علم در احراز مقام خلیفه الهی دخالت داشته است (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۸۱).

در قرآن از آموزش اسماء به آدم سخن به میان آمده و علما در کیفیت آموزش اسماء اختلاف دارند. قرآن می فرماید: «وَ عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (البقره / ۳۱). قاضی نعمان منظور از اسما را، اسماء هر چیزی می داند که مردم بدان احتیاج دارند، به خاطر آن که خدا صاحب اسم است. منظور وی از تعلیم اسماء، علم حقیقت است. خدای متعال علم همه چیز را به آدم آموخت و او را امام فرشتگان قرارداد. اما در مورد چگونگی تعلیم سخنی به میان نیامده است. زمانی که خدا این اسماء را به آدم تعلیم داد به فرشتگان گفت این اسماء را به من تعلیم دهید و آن ها عاجز شدند. «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (البقره / ۳۲-۳۳).

قاضی نعمان، ذیل آیه روایتی از امام صادق(ع) آورده است که می فرماید: با پدرم به حج رفتیم. در شبی از شب ها طواف کرد. من نیز به همراه او طواف کردم. سپس به حجرالاسود دست زد و من نیز دست زدم. نماز خواند و من همراه او نماز خواندم. مردی آمد و در کنار او نشست و دعا کرد. به مرد نگاه کردم که از نظر خلقت عالی بود و لباس سفید ضخیمی داشت و از نظر هیكل قوی بود وقتی پدرم نمازش را تمام کرد به او و گفت آیا حاجتی داری؟ گفت: بله و از پدرم در رابطه با آغاز خلقت این خانه سوال کرد. پدرم گفت: وقتی خداوند آدم را آفرید فرشتگان آن چه را در دل و نهان داشتند، به زبان

آوردند و گفتند آیا می‌خواهی کسی بیافرینی که در زمین خونریزی کند ما تو را عبادت می‌کنیم فرشتگان توبه کردند و خداوند از آن‌ها راضی گشت و گفت به زمین بروید و در آنجا خانه کعبه درست کنید که گنه‌کاران امت به آن جا می‌روند و دعای می‌کنند و عذر گناه خویش بخوانند و من آن‌ها را می‌آمزم پس فرشتگان به فرمان خدای تعالی این خانه را بنا کردند و در زمان عذاب قوم، حضرت نوح (ع) آن را به آسمان چهارم برد و فرشتگان در آسمان حج کردند و در زمان حضرت ابراهیم بار دیگر به زمین آمد.

۵- خلقت حوا

قرآن کریم باصراحت در سوره نساء / ۱، روم / ۲۱، نحل / ۷۲ می‌فرماید: «زنان را از همان جنس مردان و از سرشت مردان آفریدیم». شخصی از امام باقر(ع) پرسید: خداوند حوا را چگونه آفرید؟ امام در پاسخ فرمودند: مردم در این مورد چه می‌گویند: گفتم: می‌گویند خداوند حوا را از یکی از دنده‌های آدم آفرید. (امام) فرمودند: آن‌ها دروغ می‌گویند، آیا خداوند ناتوان است که حوا را از غیر دنده آدم بیافریند. گفتم فدایت‌گردم ای پسر رسول خدا پس خداوند حوا را از چه آفرید: «امام فرمودند: پدرم از پدرانش نقل کرد که رسول خدا فرمود: خداوند متعال مقداری گل را گرفت و آن را با دست قدرتش درهم‌آمیخت و از آن گل، آدم را آفرید، سپس از آن گل مقداری اضافه‌آمد، خداوند از آن گل اضافی حوا را آفرید. شاید تعبیر گل آدم کنایی باشد و مقصود حقیقت آدم و وجود او باشد که حواء از آن آفریده شده است. (هاشمی، ۱۴۱۵: ۴۲۰).

در آیه «یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا ... خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ ای مردم، درباره هم‌نوعان خود از پروردگارتان پروا کنید ... همان کسی که شما را از یک تن (آدم) آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت. آری، از خدایی که او را بزرگ و عزتمند می‌داند و به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید، پروا بدارید و از خویشاوندان خود نیز پروا کنید و همبستگی میان خود و آنان را محترم‌شمیرید، که خدا بر شما نگهبان است و اعمال شما را برای پاداش و جزا محفوظ می‌دارد». (النساء / ۱) قاضی نعمان معتقد است که خدا حوا را از آدم آفرید البته نه از روی خلقت جسمانی؛ بلکه به معنای باطنی آن یعنی خلقتی که به همراه آن تأیید حوا با آدم است و او را تعلیم و آموزش داد تا در آموزه‌های دینی آدم بصیر گردد. در نظر وی علم لطیف روحانی ربطی به عمل و تکلیف ندارد این از نوع علم باطنی است.

تأویل قاضی نعمان از این آیه این است که منظور از خلقت حوا خلق جسمانی نیست. برعکس آنچه که اهل سنت می‌گویند که خداوند آدم(ع) را به خواب برد و از دنده وی حوا را آفرید و این استخوان، استخوان ابلیس بود که به حوا بخشید. بلکه تأویل آیه این است که حوا را به دین آفرید؛

یعنی آدم به او علم آموخت و وی را پرورش داد و حوا حجابی برای آدم شد و در عوض این کار خداوند به حوا عوضی داد که ابلیس با آدم مخالفت کرد و او را فریب داد. خدای تعالی آدم و جفت او را به بهشت فرود آورد و این بهشت میراث پیامبران بود. البته وی منکر بهشت نیست؛ بلکه به نظر ایشان از دلالت ظاهر به باطن پی می برد که ظاهر و باطن هر دو بهشت است. باطن بهشت که آدم در آن بود همانند علم حقیقی صافی و لطیف بود؛ چرا که نعمت علم حقیقی از بالاترین نعمت‌ها است و هرکسی به علم حقیقی برسد از تمام نعمت‌های دنیا بری می شود و سایر نعمت‌های دنیا نزد وی خوار و ذلیل می شوند. در این قسمت قاضی برای تأیید مطلب خود روایتی از امام علی(ع) آورده است که می فرماید: «الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَيِّعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوْلِهِ، وَالْعُلَمَاءُ بَأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»؛ دانش بهتر از ثروت است؛ چون دانش از تو نگهداری می کند ولی تو، مال را نگهداری می کنی. مال با بخشیدن کم می شود، اما علم با بخشش فزونی گیرد و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال، نابود می گردد، اما دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دل‌ها همیشه زنده است (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷) (قاضی نعمان: ۶۰).

۶- پوشش آدم و حوا هنگام رانده شدن

در روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق(ع) و در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده چنین آمده است که: شیطان به آدم گفت اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند! آدم با شنیدن این سخن در فکر فرورفت، اما شیطان برای این که پنجه‌های وسوسه خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم و حوا فروبرد، سوگندهای شدیدی یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم! (و قاسمها انی لکما لمن الناصحین). آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت و گرفتار دام‌های شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود و نمی توانست باور کند، کسی این چنین قسم دروغی یاد کند و چنین دام‌هایی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد و با ریسمان پوشیده مکر و خدعه او برای به دست آوردن آب حیات و ملک جاویدان، به چاه وسوسه‌های ابلیس فرورفت و نه تنها آب حیات به دستش نیامد، بلکه در گرداب نافرمانی خدا افتاد، آنچنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده و می گوید: به این ترتیب شیطان، آن‌ها را فریب داد و با طناب خود آن‌ها را در چاه فروبرد (فدلاهما بغرور). باین که آدم می بایست، با توجه به سوابق دشمنی شیطان و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت واسعه خدا و محبت و مهربانی او، تمام وسوسه‌ها را نقش بر آب کرده، تسلیم شیطان نشود ولی هر چه بود واقع شد. همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباس‌هایشان از تشنه فروریخت و اندامشان آشکار گشت (فلما ذاقا الشجره بدت لهما سواتهما). از جمله بالا به -

خوبی استفاده می‌شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع این عاقبت شوم به سراغ آن‌ها آمد و درحقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود، برهنه شدند. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که آن‌ها قبل از ارتکاب این خلاف، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است، اما هر چه بوده است، نشانه‌ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آن‌ها محسوب می‌شده است که با نافرمانی از اندامشان فروریخته است (مکارم شیرازی و جمعی از فضلا، ۱۳۸۶: ۱۸۹).

قرآن می‌فرماید: «يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» (الأعراف/ ۲۲). هریک از مفسران ذیل این آیه و در رابطه با اینکه پوشش آن‌ها بعد از ترک اولی‌شان چه بود، عقیده خاصی دارند. قاضی نعمان، می‌گوید: تأویل آیه آن است که هر دوی آن‌ها از علمی را که یاد گرفته بودند استفاده کردند و این علم حجابی برای عورت آن دو شد و از جهل و بی‌علمی بسیاری از مردم هلاک گشته‌اند و علم سبب نجات از گمراهی است (همان: ۹۳).

قاضی نعمان معتقد است که پوشش آدم و حوا از ناخن نبود چون که چهارپایان و دیگر حیوانات هم دارای ناخن هستند و می‌تواند وسیله پوشش برای آن‌ها شود. هم‌چنین به نظر وی تأویل دیگران مبنی بر پوشش آن دو از برگ درخت انجیر اشتباه است؛ به این دلیل که از ساحت کبریایی پروردگار به دور است کسی را به پیامبری برگزیند و در اثر لغزش او عورتش را آشکار کند.

۷- توبه حضرت آدم

داستان خلقت حضرت آدم و حوا و توبه نکردن ابلیس در میان تمامی فرشته‌ها یکی از روایاتی است که در کتاب‌های آسمانی از آن سخن به میان آمده و توضیحاتی درباره آن داده شده است. اما یکی از قسمت‌های این ماجرا، اخراج حضرت آدم و حوا از بهشت به دلیل نافرمانی از خداوند و خوردن از درخت ممنوعه بوده است. پس از اخراج، هر دو نفر آنان به درگاه الهی توبه می‌کنند و در قرآن این‌گونه به شرح این ماجرا پرداخته شده است: «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و با آن‌ها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه‌پذیر و مهربان است» (بقره/ ۳۷). از نظر مکارم شیرازی در تفسیر نمونه، در قرآن مجید و نهج البلاغه این‌مسئله، سربسته بیان شده است و در قرآن فقط سخن از تلقی کلمات است. ولی از تعبیراتی که در این زمینه آمده است، به خوبی روشن می‌شود که این کلمات، مشتمل بر مسائل مهمی بوده است. بعضی گفته‌اند منظور از آن کلمات، همان اعتراف به تقصیر در پیشگاه خداست که در اعراف/ ۲۳ به آن اشاره شده است: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و به ما رحم‌کنی از زیانکاران خواهیم بود! بعضی همین اعتراف به تقصیر و طلب آموزش را در عبارات دیگری بیان کرده‌اند، مانند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفُرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» شبیه این مضمون، در روایاتی که از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام)

نقل شده، نیز دیده می‌شود. ولی در اکثر روایات می‌خوانیم که این کلمات، توسل به خمسه طیبه، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) بوده‌است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۹۶-۱۹۵).

جریان خوردن آدم و حوا (سلام‌الله علیهما) از درخت ممنوعه و توبه آن‌ها از مطالبی است که نزد مفسران با تفاوت آرا و دیدگاه‌های مختلف همراه است؛ زیرا اصل داستان را برخی از باب تمثیل، برخی از باب تأویل و برخی بر وجوه دیگر حمل کرده‌اند. قرآن می‌فرماید:

«... نَادَيْتُهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنِ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ ... و پروردگارشان بر آن دو بانگ برزد: «مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که درحقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است.» گفتند: «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود (اعراف/ ۲۲-۲۳).

ابلیس سوگند خورد که شما را نصیحت می‌کنم و به آن‌ها گفت که اگر از عمل دست بردارید و مشغول علم گردید به درجه فرشتگی خواهید رسید. آدم و همسرش از آنچه خدای تعالی نهی کرده بود، خوردند در این زمان لباس پرهیزگاری که بر تن آن‌ها بود جدا شد و عورت آن‌ها نمایان گشت و تأویل آن همان علم طبایع است که قبلاً بر ایشان آشکار بود، بعد از معصیت تاریک شد. پس هر دوی آن‌ها مصرا نه به درگاه خدای تعالی روی آوردند و رحمت الهی را خواستار شدند و به سوی او با حدود علوی توبه کردند.

سپس قرآن می‌فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره/ ۳۷). تأویل آیه این است که آدم با کلماتی به سوی خدا تقرّب جست و آن کلمات همان حدود علوی بود و در زمره اولیاء الله شد. در اینکه این حدود علوی چیست و کلماتی بوده که آدم از سوی پروردگار دریافت کرده - است، در روایات شیعه مطلبی وجود ندارد. (همان: ۹۷)

قاضی نعمان بر نظر برخی‌ها ایراد می‌گیرد که چرا آن‌ها می‌گویند آن درخت نهی شده، درخت انجیر و گندم و انگور ... بوده‌است و نیز بر آن‌ها خرده می‌گیرد که پوشش آدم و حوا از ناخن نبود و می‌گوید: بیشتر این تأویل‌ها از دانشمندان یهودی چون کعب‌الاحبار و عبدالله بن سلام وارد اسلام شده‌اند. اما باید افزود که وی در رسیدن به باطن دچار مغالطه شده‌است. او ظاهر و باطن را چنان به هم ارتباط می‌دهد که برای دیگر مفسران بیگانه‌است. به نظر می‌رسد قاضی نعمان بین رسیدن به حقیقت دین و راه آن رسیدن به آن خلط کرده‌است. این عقیده وی قابل مناقشه می‌باشد.

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب مذکور چنین می‌نماید که نظر قاضی‌نعمان در داستان آدم و حوا، اعم از خلقت، تعلیم اسماء، توبه وی و ... نوعی تأویل است و این معنی را از باطن آیات به دست می‌آورد و در پاره‌ای از موارد، نظرات قاضی‌نعمان بدون هیچ‌گونه دلیل و سندی بیان شده‌است و دلیلی بر تأویل آن‌ها وجود ندارد. البته در مواردی که به روایتی دست‌یافته‌است، تأویلات ایشان با روایات وارده در ذیل آیات هیچ‌گونه همخوانی ندارد و احتمال دارد ایشان به روایاتی دست‌یافته‌بودند که از آن روایات در کتب شیعه خبری نیست. مبنای این‌گونه نظریه‌پردازی قاضی‌نعمان در آیات قرآن، اساس و پایه محکمی ندارد. شاید بتوان گفت بیشتر مربوط به استحسانات و ذوق شخصی وی است. آرای قاضی-نعمان بیشتر در حیطه تأویل‌های مردودی است که ظاهر را در کنار باطن قرار داده‌است و در نهایت تأویل به علم امام منتهی می‌شود و اولین امام و صاحب علم را آدم (ع) می‌داند. شاید بتوان گفت تأویلات ایشان به شکل ذوقی بیان شده و هیچ‌کدام از این‌ها منشأ روایی نداشته-باشند. هم‌چنین وی ارتباط ظاهر و باطن را با هم خلط کرده و چندان این دو را به هم ربط می‌دهد که بقیه مفسران دچار حیرت می‌شوند و در مواردی نیز دچار تسامح و مغالطه شده‌است.

منابع و ماخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، *النهاية في غريب الحديث و الأثر محقق / مصحح: طناحی، محمود محمد، ج ۴، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.*
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۷)، *کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران: کتاب فروشی اسلامی.*
۴. ابن تیمیة، تقی‌الدین أحمد، (۱۴۲۶ق/ ۲۰۰۵م) *مجموع الفتاوی، المحقق: أنور الباز- عامر الجزار، الطبعة الثالثة، دار الوفاء.*
۵. ابن منظور، محمد، (۱۴۰۶)، *لسان العرب، الطبعة الأولى، بیروت: دار احیاء التراث العربی.*
۶. الأشقر، عمر بن سلیمان، (۱۴۱۲)، *التأویل و خُطُورُتُهُ و آثَارُهُ، الطبعة الأولى، الأردن: دار النفائس للنشر والتوزيع.*
۷. جرجانی، میر شریف، (۱۴۱۱ق. ۱۹۹۱م). *التعريفات، قاهره: دارالکتب المصری.*
۸. جنابذی، سلطان محمد، (۱۳۹۴)، *بیان السعادة في مقامات العبادة، ج ۴، بیروت: مؤسسه اعلمی.*
۹. حاجی اسماعیلی و همکاران، (۱۳۹۰) *داستان آفرینش و سرگذشت آدم در قرآن، فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث، ش ۹، پاییز و زمستان.*
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعة، محقق / مصحح: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.*
۱۱. ذهبی، محمد حسین، (۱۹۷۶) *التفسیر و المفسرون، ج ۲، دارالکتب الحدیث.*
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م) *مفردات الالفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم دمشق و الدار الشامیة.*
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۹۷۹)، *أساس البلاغة، بیروت: دار صادر.*
۱۴. سعیدی روشن، (۱۳۸۳)، *تحلیل زبان قرآن و روش شناسی فهم آن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.*
۱۵. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴)، *نهج البلاغة (للسبحة صالح)، محقق / مصحح: صال صبحی، قم: هجرت.*
۱۶. طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن، پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.*

۱۷. طحاوی، ابی جعفر أحمد، (۱۳۹۱)، العقیده الطحاویة، مطبوعه مع شرحها لابن ابی العزالحنفی، بیروت: المکتب الإسلامی.
۱۸. عبدالباقی، محمدفؤاد، بی تا، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: ژکان.
۱۹. قاضی نعمان، اساس التأویل، بی تا، بیروت: دارالثقافه.
۲۰. قاضی نعمان، (۱۳۸۵)، دعائم الاسلام، تهران: سهند.
۲۱. قرضاوی، یوسف، (۱۳۸۲)، قرآن منشور زندگی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، تهران: احسان.
۲۲. قیصری رومی، محمد داود، (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۲۳. معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۰)، علوم قرآنی، قم: موسسه فرهنگی تمهید.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامیة.
۲۵. ناصر خسرو قبادیانی، (۱۳۸۴)، خوان الاخوان، پدیدآوران علی اکبر قویم (مصحح)، تهران: اساطیر.
۲۶. ناصر خسرو قبادیانی، (۱۳۴۸)، وجه دین، تهران.
۲۷. نصیری، محمد، (۱۳۸۴)، تاریخ اسلام، تهران: نشر معارف.
۲۸. هاشمی، رسول، (۱۴۱۵)، تفسیر نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه، قم: اسماعیلیان.

Mystical Interpretation of Verses about Adam & Eve in
“Asas Al-Ta’wil” of Al- Qadi Al-Nu’man”

Vida Dizaji

PHD Student, Science of Quran and Hadith, Central Tehran Branch, Islamic Azad
University, Tehran, Iran.

Mohammad Reza Aram*

Associate Professor, Science of Quran and Hadith, Central Tehran Branch, Islamic
Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

In the Holy Qur'an, God has told the story of many prophets in the form of allegory, simile and more importantly in the form of story. Given the importance of the subject of Adam's creation as the first human being, this issue has been addressed in the Holy Qur'an, and many commentators have offered several views on the subject of the creation story. Al-Qadi Al-Nu'man also expressed his mystical and interpretive views on the creation story in his book *The Basis of Interpretation*. The present article seeks to answer the question: What is the view of Al-Qadi Al-Nu'man in the following verses concerning Adam and Eve? Accordingly, this paper, based on the documentary-analytical approach, seeks to examine and criticize Al-Qadi Al-Nu'man's intellectual foundations. The findings of this study show that Al-Qadi Al-Nu'man, in his commentary and especially in his mystical interpretations, has used his mental abstractions more than his mental exhortations, except in very few cases of Ahlul-Bayt (AS) narrations. Slave, and in addition, does not mention the sources of his commentary.

Keywords:

Al-Qadi Al-Nu'man, Mystical Interpretation, Verses about Adam and Eve, Asas Al-Ta'wil.

* Corresponding Author: moh.aram@iauctb.ac.ir

